

«احتجاج الشیخ المفید السدید»

«أبی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان رحمته اللہ علیہ»

۳۶۱- حَدَّثَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُعَمَّرٍ الرَّقِيُّ بِالرَّمْلَةِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَأَرْبَعِيَاثٍ عَنِ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رحمته اللہ علیہ أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ كَأَنِّي قَدِ اجْتَرْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَرَأَيْتُ حَلْقَةً دَائِرَةً فِيهَا نَاسٌ كَثِيرٌ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ حَلْقَةٌ فِيهَا رَجُلٌ يَبْطُ. فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالُوا: عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ.

فَقَرَوْتُ النَّاسَ وَدَخَلْتُ الْحَلْقَةَ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ عَلَى النَّاسِ بِشَيْءٍ لَمْ أَحْصِلْهُ، فَقَطَعْتُ عَلَيْهِ الْكَلَامَ، وَقُلْتُ: أَيُّهَا الشَّيْخُ! أَخْبِرْنِي مَا وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ صَاحِبِكَ أَبِي بَكْرٍ عَتِيقِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»؟ فَقَالَ: وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ فِي سِتَّةِ مَوَاضِعَ:

«احتجاج شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان رحمته اللہ علیہ»

۳۶۱- این ماجرا را شیخ ابوعلی حسن بن معمر در سال ۴۲۳ هجری از شیخ مفید نقل می کند که گفته است: در خواب دیدم که در راهی گذر می کردم و مردم بسیاری گرداگرد هم بودند. گفتم این چیست؟ گفتند: این حلقه ای است در گرد مردی که موعظه می کند. گفتم: آن مرد کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب است. پیش رفته و مردم را کنار زدم و درون حلقه درآمدم بناگاه مردی را دیدم برای مردم سخنرانی می کند درباره چیزی که من نفهمیدم و سخنش را بریده و گفتم: ای شیخ بن بگو کلمه: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»^(۱) چه دلالتی به فضیلت ابوبکر دارد؟ گفت: دلالت آن به فضل ابوبکر از شش راه است:

الأول: أن الله تعالى ذكر النبي ﷺ وذكر أبابكر فجعله ثانيه، فقال: «ثاني اثنين إذ هما في الغار».

والثاني: أنه وصفها بالاجتماع في مكان واحد، لتأليفه بينهما فقال: «إذ هما في الغار».

والثالث: أنه أضافه إليه بذكر الصحبة ليجمع بينهما فيما يقتضي الرتبة، فقال: «إذ يقول لصاحبه».

والرابع: أنه أخبر عن شفقة النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليه ورفقه به لموضعه عنده فقال: «لا تحزن».

والخامس: أنه أخبر أن الله معها على حد سواء، ناصرهما ودافعاً عنهما فقال: «إن الله معنا».

والسادس: أنه أخبر عن نزول السكينة على أبي بكر لأن رسول الله ﷺ لم يفارقه السكينة قط، فقال: «فأنزل الله سكينته عليه».

اول اینکه : خدا پیغمبرش را یاد کرده و ابوبکر را با او آورده و «دوم» او خوانده و فرموده : «ثاني اثنين» (دوم دو تا) .

و دوم : شرح داده که هر دو تن در یکجا بودند و به یکدیگر الفت داشتند که فرموده : «إذ هما في الغار» (وقتی که هر دو در غار بودند) .

سوم : او را به پیغمبر بسته که در صحبت آنحضرت بوده تا آنان را هم‌رتبه کرده باشد که فرموده : «إذ يقول لصاحبه» (چونکه به همراه خود گفت) .

چهارم : از اینرو که گزارش داده از مهرورزی پیغمبر بدو برای موقعیتی که نزد او داشته و فرموده : «لا تحزن» (اندوه مخور) .

پنجم : اعلام به اینکه بدو خبر داده راستش خدا به‌مراه ما است ، برابر هم و یار آنان است و دفاع کن از هر دوشان و فرموده : «إن الله معنا» (براستی که خداوند به‌مراه ما است) .

و ششم : گزارش داده از نزول سکینه بر ابوبکر ، زیرا پیغمبر که هرگز جدا از سکینه نبوده و فرموده : «فأنزل الله سكينته عليه» .

و این شش مقام است در آیه که دلالت دارند بر فضل ابوبکر در آیه غار که تو و دیگران را امکان دست یافتن بدانها نبوده است .

فَهَذِهِ سِتَّةُ مَوَاضِعَ تَدُلُّ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ آيَةِ الْغَارِ ، لَا يُمَكِّنُكَ وَلَا لِغَيْرِكَ الطَّنُّ فِيهَا .

فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ حَبَّرْتَ كَلَامَكَ فِي الْاِحْتِجَاجِ لِصَاحِبِكَ عَنْهُ ، وَإِنِّي بِعَوْنِ اللَّهِ سَأَجْعَلُ جَمِيعَ مَا أَتَيْتَ بِهِ كَرَمًا اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمِ عَاصِفٍ .
 وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ وَجَعَلَ أَبَابَكْرَ ثَانِيَهُ ، فَهُوَ إِخْبَارٌ عَنِ الْعَدَدِ ، لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَا اثْنَيْنِ ، هَذَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ ؛ وَنَحْنُ نَعْلَمُ ضَرُورَةَ أَنَّ مُؤْمِنًا وَمُؤْمِنًا ، أَوْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا ، أَوْ كَافِرًا وَكَافِرًا ، اِثْنَانِ هَذَا أَرَى لَكَ فِي ذِكْرِ الْعَدَدِ طَائِلًا تَعْتَمِدُهُ .
 وَأَمَّا قَوْلُكَ : أَنَّهُ وَصَفَهَا بِالْاجْتِمَاعِ فِي الْمَكَانِ ، فَإِنَّهُ كَالْأَوَّلِ لِأَنَّ الْمَكَانَ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ كَمَا يَجْمَعُ الْعَدَدُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرَ ، وَأَيْضًا : فَإِنَّ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ﷺ أَشْرَفُ مِنَ الْغَارِ ، وَقَدْ جَمَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُتَنَافِقِينَ وَالْكَافِرَ ، وَفِي ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « هَذَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَسَبَكَ

شیخ مفید رحمته علیه گفته: من بدو گفتم: سخن خود را پروراندی و شرح آن به نهایت رساندی تا آنجا که هیچ آفریده‌ای نتواند حجت فضل یارت را بر آن افزایش جز اینکه من بیاری خدا و توفیق او آنچه را آوردی چون خاکستری در برابر باد سخت بر باد خواهم داد .
 اما اینکه گفتمی خداوند ذکر پیغمبر نموده و ابوبکر را دومی آن حضرت شمرده هیچ فضلی از آن مستفاد نمی‌شود زیرا گزارشی است از «شمار» و «تعداد» . بجان خودم سوگند که آنان با هم دوتا بودند و ما می‌دانیم یک مؤمن و یک کافر با هم دوتا باشند چنانچه یک مؤمن و یک مؤمن هم در شمار «دوتا» باشند ، پس در ذکر شماره برای تو فائده‌ای نباشد که مورد اعتماد گردد و اثبات فضل نماید .

و اما اینکه گفتمی آنانرا به اجتماع در یک جا وصف کرده ؛ مانند همان جمع در شمار است ، زیرا در یک مکان بسا که مؤمن و کافر گرد هم آیند چنانچه در شمار ، مؤمن و کافر با هم رده می‌شوند و نیز مسجد پیغمبر رحمته علیه شریفتر از غار است و در آن مؤمن و منافق و کافر هم با هم گرد می‌آمدند و در اینباره است قول خدای تعالی : « پس کافران^(۱) را

۱ - گویند: مراد از کافران در آیه مشرکانند، که گروه گروه و شتابان گرد پیامبر رحمته علیه حلقه ←

مُهْطِعِينَ ﴿۳۵﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ﴾، وَأَيْضاً: قَانَ سَفِينَةَ نُوحٍ قَدْ جَمَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ وَالشَّيْطَانَ وَالْبَيْمَةَ وَالْكَلْبَ، وَالْمَكَانُ لَا يَدُلُّ عَلَىٰ مَا أُوجِبَتْ مِنَ الْفَضِيلَةِ، فَبَطَلَ فَضْلَانِ .
وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّهُ أَضَافَهُ إِلَيْهِ بِذِكْرِ الصُّحْبَةِ، فَإِنَّهُ أَضْعَفُ مِنَ الْفَضْلَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ، لِأَنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ، وَالذَّلِيلُ عَلَىٰ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» ،

چيست که به تو چشم دوخته و به سویت شتابانند ، ﴿۳۵﴾ از راست و از چپ گروه گروه - معارج : ۳۶ و ۳۵ .

و نیز کشتی نوح مجمع پیغمبر و شیطان و چهار پایان بود و روشن است که اجتماع در یکجا دلالت ندارد بر فضلی که تو دعوی کردی و این دو وجه فضیلت باطل شدند .
اما اینکه گفתי وابستگی ابوبکر را به ذکر صحبت و همدمی با پیغمبر از دو فضل نخست سست تر است ، زیرا صحبت و همدمی هم می تواند میان مؤمن و کافر باشد ، و دلیل بر آن قول خداوند عزوجل است : « یارش که با او گفت و شنود می کرد گفت : آیا به آن که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آنگاه مردی راست بالا و تمام اندام کرد کافر شده ای؟! - کهف : ۳۶ .

← می زدند و سخنان او - بخصوص وعده قیامت و بهشت و دوزخ - را مسخره می کردند و می گفتند : اگر اینان - کسانی که به او ایمان آورده اند - به بهشت می روند ، چنانکه محمد می گوید ؛ ما پیش از آنها داخل بهشت می شویم ، زیرا وضع ما در این جهان از آنان بهتر است ، پس در آن جهان هم بهتر خواهد بود ، اما تفسیر مجمع البیان بر آنست که مراد از این کافران ؛ منافقانند ، و تفسیر المیزان هم با اقتفا از مجمع البیان این نظر را پذیرفته است ، و حال آنکه این نظر درست نیست ، زیرا این سوره مکی است و منافقان پس از هجرت و در مدینه بودند ؛ و کسی (خصوصاً این دو مفسر) اشاره ای نکرده است که این آیات مدنی است ، و مورخین گفته اند که هر جا کلمه « کلاً » در قرآن آمده باشد آن سوره قطعاً مکی است بویژه که این کلمه در همین آیات آمده است .

وَأَيْضاً: فَإِنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يُطْلَقُ بَيْنَ الْعَاقِلِ وَالْهَيْمَةِ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ الَّذِي نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِهِمْ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» أَنَّهُمْ سَمُّوا الْحِمَارَ صَاحِباً فَقَالُوا:

إِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِيئَةٌ فَإِذَا خَلَوْتَ بِهِ فَبِئْسَ الصَّاحِبُ
وَأَيْضاً قَدْ سَمُّوا الْجِمَادَ مَعَ الْحَيِّ صَاحِباً، قَالُوا فِي ذَلِكَ فِي السَّيْفِ فَقَالُوا شِعْراً:

زُزْتُ هِنْدًا وَذَاكَ غَسِيرُ اخْتِيَانٍ وَمَعِيَ صَاحِبٌ كَتَمَ اللِّسَانَ

يعني: السَّيْفَ، فَإِذَا كَانَ اسْمُ الصُّحْبَةِ يَقَعُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ، وَبَيْنَ الْعَاقِلِ وَالْهَيْمَةِ، وَبَيْنَ الْحَيَّوَانِ وَالْجِمَادِ، فَأَيُّ حُجَّةٍ لِصَاحِبِكَ فِيهِ؟!

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّهُ قَالَ: «لَا تَحْزَنْ» فَإِنَّهُ وَبَالَ عَلَيْهِ وَمَنْقَصَةٌ لَهُ، وَذَكِيلٌ عَلَى خَطَايِهِ، لِأَنَّ قَوْلَهُ: «لَا تَحْزَنْ» نَهْيٌ، وَصُورَةُ النَّهْيِ قَوْلُ الْقَائِلِ: «لَا تَفْعَلْ» فَلَا يَحِلُّو إِذَا أُنْ كُنَّ الْحُزْنَ وَقَعَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ طَاعَةً أَوْ مَعْصِيَةً، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَنْهَى عَنِ الطَّاعَاتِ بَلْ يَأْمُرُ بِهَا وَيَدْعُو إِلَيْهَا، وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً فَقَدْ نَهَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهَا،

ونیز صاحب وهدم درباره هدمی خردمند با چهار پا گفته می شود و دلیلش گفته مردم عرب زبانست که الاغ را صاحب آدمی خواندند و گفتند:

حمار که با حمار باشد بارکش است، چون تو با او تنها شوی چه بد صاحبی باشد. ونیز بی جانی را با موجود زنده صاحب نامیده اند، مثلاً قول شاعر درباره شمشیر: بدیدار هند رفتم پس از کناره گیری از او، به همراه صاحب و یاری بود بی زبان. مقصودش از صاحب بی زبان شمشیر است و چونکه صاحب به همراهی مؤمن و کافر و خردمند و چهارپا و حیوان و جماد گفته شده هیچ حجتی برای یار تو در آن نباشد. واما اینکه گفتمی به او فرموده: «اندوه مخور» این خود وبال و کاستی او است و دلیل بر خطای او، زیرا دلالت بر نهی او دارد از اندوه خوردن چون صیغه نهی آورده که «لا تفعل» است و این اندوه خوری ابوبکر یا طاعت بوده یا گناه، اگر طاعت بوده که پیغمبر از طاعت نهی نمی کرد بلکه بدان فرمان می داد و دعوت می کرد و اگر گناه بوده نهی از آن

وَقَدْ شَهِدَتِ الْآيَةُ بَعْضِيَانِهِ بِدَلِيلٍ أَنَّهُ تَهَاؤُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أَخْبَرَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ ، وَعَبَّرَ عَنِ نَفْسِهِ بِلَفْظِ الْجَمْعِ ، كَقَوْلِهِ : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ، وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً فِي هَذَا : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ : «يَا رَسُولَ اللَّهِ ، حُزِنِي عَلَى أَخِيكَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَا كَانَ مِنْهُ» فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» ، أَي : مَعِيَ وَمَعَ أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : «إِنَّ السَّكِينَةَ نَزَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ» فَإِنَّهُ تَرَكَ لِلظَّاهِرِ لِأَنَّ الَّذِي نَزَلَتْ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ هُوَ الَّذِي أَيْدُهُ بِالْجُنُودِ ، كَذَا يَشْهَدُ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» فَإِنَّ كَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ صَاحِبُ السَّكِينَةِ فَهُوَ صَاحِبُ الْجُنُودِ ، وَفِي هَذَا إِخْرَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّبُوءَةِ عَلَى أَنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ لَوْ كَتَمْتَهُ عَلَى صَاحِبِكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ ،

درست باشد و آیات و دلیلی نیامده که ابوبکر امتثال کرده باشد و از اندوه خوری کناره کرده باشد .

و اما اینکه فرمود : «خدا همراه ما است» راستش پیغمبر به او اعلام کرده که خدا همراه من است و مرا یاری کند و از خودش بلفظ جمع تعبیر کرده ؛ چنانکه خدا فرموده : «ما خودمان فرو فرستادیم ذکر (قرآن) را و برستی که ما برایش نگهبانیم - حجر : ٩» .
و گفته اند که ابوبکر گفته : ای رسول خدا اندوه من برای برادرت علی بن ابی طالب است که چه شود او را (زیرا در همان شب که آنحضرت با ابوبکر از مکه بیرون رفته و در غار مخفی شدند حضرت امیر علیؑ در بستر آنحضرت خوابیده بود که نقطه هجوم چندین مرد شمشیر زن قریش بود) و پیغمبر در جوابش فرمود : «برستی که خدا با ما است» یعنی با من و برادرم علی بن ابی طالب علیهما السلام .

و اما اینکه گفتی «سکینه بر ابوبکر فرود آمده» این خلاف قرآنست زیرا آنکه بر او سکینه فرود شده همانست که خدا او را با لشکریانش تأیید کرده و دنبال «أنزل السكينة» فرموده : «وأيده بجنود لم تروها» و اگر بر ابوبکر سکینه فرود آمده باشد باید او مؤید بلشکریان خدا شده باشد و این کلمه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از مقام و جایگاه پیغمبری بیرون برد و اگر اینجا را به سود صاحبت نگفته می گذاشتی برایش بهتر بود زیرا

لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْضِعَيْنِ كَانَ مَعَهُ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ فَشَرَّكَهُمْ فِيهَا ، فَقَالَ - فِي أَحَدِ الْمَوْضِعَيْنِ - : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ السَّكِينَةَ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَّتْهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» ،

وَقَالَ فِي الْمَوْضِعِ الْآخَرَ : «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» ، وَلَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ خَصَّهُ وَحْدَهُ بِالسَّكِينَةِ فَقَالَ : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» فَلَوْ كَانَ مَعَهُ مُؤْمِنٌ لَشَرَّكَهُ مَعَهُ فِي السَّكِينَةِ كَمَا شَرَّكَ مَنْ ذَكَرْنَا قَبْلَ هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَدَلَّ إِخْرَاجَهُ مِنَ السَّكِينَةِ عَلَى خُرُوجِهِ مِنَ الْإِيمَانِ !
فَلَمْ يُخْرِجُوا جَوَابًا وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَاسْتَيْمَظَّتْ مِنْ نَوْمِي .

خدا در دو جای قرآن بزول سکینه بر پیغمبر خود تصریح کرده که همراهش مؤمنان بودند و آنان را هم با آنحضرت در این فضیلت شریک کرده و در یکی از آنان فرموده : «آنگاه خداوند آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و سپاهیبانی که آنان را نمی دیدند فرو فرستاد - توبه : ۲۶» .

و در جای دیگر فرموده : «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد و سخن پرهیزگاری را با آنان همراه داشت - فتح : ۲۶» .

و چون آنحضرت در غار بود نزول سکینه را خاص او فرمود که : «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر او فرو فرستاد - الآیه» اگر همراه آنحضرت مؤمنی بود او را هم شریک می کرد در نزول سکینه ، چنانکه در موارد گذشته مؤمنان را با او شریک کرده برای اینکه همراه او بودند و اخراج ابوبکر از نزول سکینه دلیل است بر اخراج او از ایمان و الحمد لله .

شیخ مفید گفته : عمر بن خطاب در پاسخ من حیران ماند و نتوانست جوابی بدهد و مردم پراکنده شدند و من هم از خواب بیدار شدم .
